**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010301**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

الآن داشتم نگاه می‌کردم یک چیزی را نمی‌دانم، ۲، ۳ روز قبل این را گفتم یا نگفتم، در مورد بکر بن حبیب و بکر بن محمد بن حبیب.

شاگرد: نه

استاد: نگفتم؟! آن روایت بکر بن حبیب یک چیزی یادم رفت آنجا در موردش بگویم. روایت بکر بن حبیب در روضة المتقین. در مجمع الفائدة و البرهان، جلد ۱۰، صفحۀ ۲۳۲ یک عبارتی دارد در مورد بکر بن حبیب آن روایتی که چند روز قبل خواندم.

«على أنّ بكر بن حبيب غير معلوم الحال، لانّه غير مذكور، الّا ان يكون ابن محمّد بن حبيب، فيكون صحيحا.»

یک همچین عبارتی در مجمع الفائدة و البرهان، جلد ۱۰، صفحۀ ۲۳۳ وارد شده.

این‌که ایشان فرمودند بکر بن حبیب مگر بکر بن محمد بن حبیب باشد. ما بکر بن محمد بن حبیب در رجال نجاشی وارد شده و عبارتی در موردش هست که از آن عبارت توثیق در می‌آید و ابن داود هم از نجاشی توثیق را نقل کرده. ظاهراً برداشت کرده این عبارت. عبارتش این هست:

«بكر بن محمد بن حبيب، أبو عثمان، المازني:

كان سيد أهل العلم بالنحو، و العربية، و اللغة، بالبصرة، و مقدمته مشهورة بذلک»

این ولو اصل مطلبش در مورد نحو است و چیز ادبی است، ولی خب کسی هست که سید اهل لغت حساب شده، امثال اینها. یک سری امور تتبعی هم در موردش مطرح هست، و اینجور اشخاص اگر وثاقت نداشته باشند این تعبیرات در موردشان درست نیست، شاید روی همین جهت مرحوم ابن داود از نجاشی توثیق این شخص را نقل کرده. اینها هست.

ولی عمدۀ مطلب این است که این شخص هیچ ربطی به بکر بن حبیب قطعاً ندارد. مازنی خود همین نجاشی می‌گوید که مات ابو عثمان بکر بن محمد رحمه الله سنۀ ۲۴۸. آن بکر بن حبیبی که ما روایت را داشتیم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند. امام صادق ۱۴۸ از دنیا رفته. مازنی خیلی طبقه‌اش متأخر است از بکر بن حبیب مورد بحث. این است که آن عبارت اصلاً ربطی به این بحث‌ها ندارد و یک نوع غفلتی شده از این‌که طبقه‌اش اصلاً سازگاری ندارد. بکر بن حبیب توثیق ندارد، همان بحثی که قبلاً ‌هم گفتیم توثیق ندارد در موردش هست.

اما این بحثی که دیروز شروع کردیم. در مورد روایت‌هایی که در باب ودعی هست خب دو تا روایت داشتیم، قرار شد دو تا روایت باشد نه ۳ تا روایت. یکی روایت حبیب خثعمی بود و یکی روایت علی بن جعفر.

در روایت حبیب خثعمی قید احتیاج هم ذکر نشده، به‌طور مطلق می‌گوید کسی که ودعی هست می‌تواند مال ودیعه را کأنّ اقتراض کند قرض بردارد و به ذمه بگیرد که بعداً به شرط این‌که چیز داشته باشد، ملی باشد. حالا با توضیحی که در مورد ملی، یا خودش ملی باشد یا کفیلش و آن ضامنش ملی باشد. همین مقدار که زمینۀ از بین رفتن این مال طرف هست همین مقدار کافی هست برای این‌که بتواند این مال را بردارد.

حالا صحبت سر این هست که آیا این روایت مفتیٰ به هست یا اعراض از آن شده؟

مرحوم ابن ادریس در ذیل این روایت عبارتی دارد. مرحوم ابن ادریس دو تا روایت را نقل کرده که البته یک کمی هم با همدیگر فاصله دارند، با یک فاصله. یک روایتش در مورد این هست که کسی که استفادۀ از:

سألته عن رجل یکون له الغنم یغتنم من الیاتها و یحیی ایصلح له ان ینتفع بما قطع

«سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ یَكُونُ لَهُ الْغَنَمُ يَقْطَعُ مِنْ أَلَيَاتِهَا وَ هِيَ أَحْيَاءٌ أَ يَصْلُحُ‏ لَهُ‏ أَنْ‏ يَنْتَفِعَ‏ بِمَا قَطَعَ قَالَ نَعَمْ يُذِيبُهَا وَ يُسْرِجُ بِهَا وَ لَا يَأْكُلُهَا وَ لَا يَبِيعُهَا.»

در واقع از میته دارد استفاده می‌کند برای اسراج. آیا می‌تواند برای اسراج از میته استفاده کند؟ این یک روایت. یک روایت همین روایت مورد بحث ما هست.

«قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ عِنْدَهُ وَدِيعَةٌ لِرَجُلٍ‏ فَاحْتَاجَ‏ إِلَيْهَا هَلْ‏ يَصْلُحُ لَهُ أَن يَأْخُذَ مِنْهَا وَ هُوَ مُجْمِعٌ عَلَى أَنْ يَرُدَّهَا بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِهَا قَالَ إِذَا كَانَ عِنْدَهُ وَفَاءٌ فَلَا بَأْسَ بِأَنْ يَأْخُذَ وَ يَرُدَّ.»

بعد اینجا ذیلش: «قال محمد بن إدريس لا يلتفت إلى هذا الحديث و لا إلى الحديث الذي قبله» یا «قبله بحديث». یک کلمۀ «بحديث» در بعضی نسخ هست، بعضی نسخ نیست.

بعد تعبیر می‌کند: «لأنهما وردا في نوادر الأخبار و الأدلة بخلافهما و هو ان الإجماع منعقد على تحريم الميتة و التصرف فيها بكل حال إلا أكلها للمضطر غير الباغي و العادي و كذلك»

آن در مورد آن روایت اوّل.

«و كذلك الإجماع منعقد على تحريم التصرف في الوديعة بغير إذن مالكها فلا يرجع عما يقتضيه العلم إلى ما يقتضيه الظن و بعد هذا فأخبار الآحاد لا يجوز العمل بها على كل حال في الشرعيات على ما بيناه‏»

ایشان یک تعبیری کرده که «لأنهما وردا في نوادر الأخبار»

«وردا في نوادر الأخبار» این یعنی چی وردا؟ من حدس می‌زنم که ایشان این کتاب جامع بزنطی. از جامع بزنطی نقل کرده. یا مثلاً غفلت کرده یا جامع بزنطی را همان نوادر بزنطی می‌دانسته، البته بعداً از نوادر بزنطی هم نقل کرده، قبلاً البته. قبل از این از نوادر بزنطی هم نقل کرده، ولی مثلاً غفلت کرده که این را دارد از جامع بزنطی نقل می‌کند نه نوادر بزنطی. یا مثلاً عقیده‌اش این بوده جامع بزنطی، نوادر.

شاگرد: صفت به موصوف باشد نه اسمی.

استاد: نه نمی‌خواهم بگویم. یک احتمال دیگر هم هست فی نوادر الاخبار مرادش این است که این جزء اخبار شاذه است کأنّ هذه الاخبار شاذّه، نمی‌خواهد بگوید که در یک باب خاصی وارد شده. مرحوم شیخ مفید در بحث رؤیت هلال در رسالۀ عددیه آنجا یک عبارتی دارد، می‌گوید که روایت‌های دال بر عدد، دال بر این‌که ماه رمضان ۳۰ روزه است، این روایت‌ها قابل عمل نیست و هی مثبتة فی ابواب النوادر و النوادر هی التی لا عمل علیها. این عبارت در کتاب رسالۀ عددیۀ شیخ مفید هست.

حالا این عبارت نوادر الاخبار را آیا همان عبارت شیخ مفید را می‌خواهد بگوید؟ یا می‌خواهد بگوید خبر شاذی است، خبر نادری است. چی می‌خواهد بگوید یک قدری عبارت ابهام دارد. اگر ناظر به آن بحث شیخ مفید باشد ما بحث شیخ مفید را کردیم، در مورد این‌که با ابواب نوادر به چه شکل نحوه هست مفصل در همین بحث بود یا بحث عده بود، مفصل بحثش را دنبال کردیم که نوادر آیا به چه معناست؟

اما اگر به معنای شاذ بودن باشد و امثال اینها این می‌خواهد بگوید خلاف قاعده است. و الادلة بخلافهما در واقع تأکید نوادر الاخبار است. چیز جدیدی نیست کأنّ می‌خواهد بگوید این مطلب شاذ نادری هست که خلاف ادله است و خلاف قواعد است و امثال اینها، این را می‌خواهد بیان کند.

علی ای تقدیر مرحوم ابن ادریس اینجا دو تا اشکال مطرح می‌کند. یک اشکال این است که اجماع بر این هست که در مال غیر نمی‌شود بدون اجازه‌اش تصرف کرد، بنابراین کأنّ این خلاف اجماع هست. خب این اجماع بر یک قاعدۀ کلیه است، این‌که بر مال نمی‌شود تصرف کرد، بله به نحو کلی این مطلب درست است، ولی خب یک سری مورد استثنایی هم دارد. مرحوم جد ما یک رساله‌ای دارد که اخیراً چاپ شده، ایضاح الاحوال فی احکام الحالات الطاریة علی الاموال. مواردی که می‌شود در مال دیگری بدون اجازه مالک تصرف کرد. و به عنوان یکی از مستثنیات الاحکام ذکر کردند که یک قاعده‌ای هست قاعدۀ احترام اموال. قاعدۀ احترام اموال اقتضا می‌کند در مال مالک بدون اجازۀ او تصرف نشود. ولی این قاعده موارد استثنائی دارد. استثنائاتش را در این رسالۀ ایضاح الاحوال ایشان آوردند و بحث کردند و مفصل ۲۲، ۲۳ موارد هست که در این رساله مورد بحث قرار دادند، کتاب استدلالی هست که چاپ شده. بنابراین درست است این قاعده سر جایش خودش درست است ولی قاعده اینجور نیست که قاعدۀ تخصیص‌برداری نباشد. خب ممکن است در یک موردی تخصیص بخورد. البته ابن ادریس چون آن مشکل اصلی ابن ادریس در مورد این روایت آن نکتۀ دوم هست. چون ابن ادریس به خبر واحد عمل نمی‌کند اصل اصلی‌اش این است که اینها را خبر واحد می‌داند، قابل عمل نمی‌داند. در همۀ مسائلی که اینجا ما داریم ابن ادریس اینها را قبول نکرده. اقتراض ولی از مال یتیم را قبول نکرده. تمام این چیزهای مختلفی که اینجا ما داریم هیچکدامش را ابن ادریس قبول نکرده. اینها را خلاف قواعد می‌داند. و روایاتش را می‌گوید روایات واحد هست و امثال اینها. این است که نپذیرفته عمده‌اش به خاطر این هست که ایشان خبر واحد را معتبر نمی‌داند. و الا این‌که خبر واحد را معتبر بداند نباید اینجوری مشی بکند. فوقش این است که مخالف قواعد باشد. همچنان که ولی، این دیگر علما تقریباً منهای ابن ادریس بقیه اتفاقی است که ولی اگر ملی باشد می‌تواند مال طفل را قرض بردارد و آن مانعی ندارد. حالا ولو. بعضی‌ها قید کردند به شرط مصلحت در طفل داشتن که در کلام یحیی بن سعید در الجامع للشرایع بود، ولی ادله‌اش اطلاق دارد و حالا بعضی‌ها یک قید دیگر کردند که حالا آن را باز ممکن است یک جوری بگوییم به شرطی که به ضرر طفل نباشد. برای طفل مفسده نداشته باشد. ولی شاید صحیح‌تر این باشد که اطلاق ادله است. یعنی اطلاق ادله اقتضاء می‌کند ولی بتواند این کار را انجام بدهد، حالا در جایی که به ضرر طفل باشد من حالا خیلی اصرار ندارم ولی به هر حال این‌که لازم نیست حتماً مصلحت طفل باشد در این اقتراض، خیلی وقت‌ها اقتراض مصلحت طفل نیست. فرق ندارد که او قرض بکند یا قرض نکند. شارع مقدس می‌تواند این‌که ولی در واقع از یک طرف دارد مال طفل را حفظ می‌کند، حفاظتی که از مال طفل هست شارع مقدس در قبال این زحمتی که می‌کشد این اجازه را به ولی داده باشد. از جهت عقلایی هیچ مشکلی هم ندارد، در ما نحن فیه هم همین. کسی که ودیعه‌ای در اختیارش هست این ودیعه را دارد حفظ می‌کند. این مانعی ندارد شارع مقدس در واقع به خاطر این حفظ ودیعه یک همچین حقی را برایش قرار داده باشد که این. لا اقل در صورت، حالا این روایت را ما دو تا روایت داشتیم. یک روایت قید حاجت دارد، آن روایت قید حاجت ندارد. البته این روایت‌ها مثبتین هستند، با همدیگر منافات ندارد. در سؤال سائل قید حاجت اخذ شده در این روایت علی بن جعفر، نه در کلام امام علیه السلام. اگر در کلام امام علیه السلام بود این دو تا روایت با همدیگر تنافی داشتند، ولی سوال سائل این هست که محتاج است و می‌خواهد بردارد خب در روایت علی بن جعفر اجازه داده. ولی در آن روایت حبیب خثعمی قید اجازه را هم نداده و همچین قیدی نیست و علی القاعده باید به‌طور. یعنی می‌خواهم بگویم که یک چیزی نیست که خلاف ارتکاز عقلایی باشد. البته در جواهر مرحوم صاحب جواهر یک مطلبی دارد که بعد از ایشان هم در کلمات علمای بعدی آمده.

در جواهر این هست، جواهر جلد ۲۷، صفحۀ ۱۴۳، این دو تا روایت را آورده قال «إلا أنه لم أجد عاملا بشي‌ء منهما»

همین روایت حبیب خثعمی و علی بن جعفر.

«لمنافاتهما أصول المذهب، ضرورة عدم اقتضاء عقد الوديعة الوكالة في القرض و الاستيفاء، فلا محيص عن طرحهما»

چون کسی فتوا نداده باید اینها را طرح کرد.

«أو حملهما على الفحوى»

«حملهما على الفحوى» یعنی کأنّ اذن فحوی از طرف مالک وجود داشته بر این‌که بگوییم این مراد صورتی هست که قرائن حالیه اقتضاء می‌کرده است بر این‌که این جائز باشد که، «أو نحو ذلك و الله العالم.

این مطلبی هست که در جواهر هست.

مرحوم آقای خوانساری هم در جامع المدارک این را پیگیری کردند. با یک قدری با تفاوت در متن. در جامع المدارک، جلد ۳، صفحۀ ۴۳۹ دارد خبر خثعمی و خبر علی بن جعفر را نقل می‌کنند بعد می‌فرمایند:

«إلّا أنّه لم نجد عاملا بشي‌ء منهما لمنافاتهما أصول المذهب لعدم اقتضاء عقد»

یک تعبیری را تفاوت تعبیری را ببینید. مرحوم صاحب جواهر نوشته «ضرورة عدم اقتضاء عقد الوديعة الوكالة في القرض» کلمۀ ضرورة به کار برده.

مرحوم آقای خوانساری کلمۀ ضرورة را برداشته به جایش کرده «لعدم اقتضاء عقد الوديعة الوكالة في القرض و الاستيفاء»

آن ضرورت یک لحن شدید اللحنی هست کأنّ ایشان ضرورت خب همچین ضرورت را.

خدا رحمت کند این تفاوت بین شیوۀ تعبیری مرحوم آقای خویی و مرحوم آقای حکیم هم هست. شما اگر مستمسک آقای حکیم را با چیزهای آقای خویی مقایسه کنید. در تعبیرات مرحوم آقای خویی ضرورت، بداهة، امثال اینها مکرر هر ۲، ۳ صفحه یک بار کلمۀ ضرورة و بداهة به کار رفته. ولی مرحوم آقای حکیم اصلاً اینجور تعبیر نمی‌کند، حتی مرحوم آقای حکیم مثلاً یک مطلبی که از دیگران نقل می‌کند نمی‌گوید و هذا ضعیفٌ، هذا باطلٌ، هذا فاسدٌ. می‌گوید هذا لم یتم. هذا غیر تام.

خیلی در شیوۀ تعبیر کردن مودب تعبیر می‌کند. این هم تعبیر مرحوم آقای خوانساری یک مقداری آن ادب اخلاقی ایشان بوده کأنّ سعی می‌کرده تعبیر را تعبیری که مثلاً به هر حال.

ایشان می‌گوید

«لعدم اقتضاء عقد الوديعة الوكالة في القرض و الاستيفاء،»

بعد هم فلا محیص عن طرحهما هم اصلاً به آن لحن هم تعبیر نمی‌کند. می‌گوید من عاملی به اینها چیز نکردم. این‌که حالا چه باید کرد هم هیچ اظهارنظری نمی‌کند، آن هم از باب آن جهات اخلاقی که حالا یک روایتی را عامل پیدا نکردیم حالا باید چه کنیم و اینها همین اشکال را طرح می‌کند بدون این‌که بخواهد در مورد این اشکال اظهارنظری بکند و همین مقدار.

بعد فقط یک ادامه‌ای دارد.

«و يبعد كون الإذن منه عليه السّلام من باب الولاية.»

که امام علیه السلام ما بگوییم اذن مالکی اینجا نیست، اذن شارعی اینجا وجود دارد. خود شارع علیه السلام امام علیه السلام به اعتبار این‌که ولی هست از یک نوع در واقع سلطانیه‌ای که امام علیه السلام دارد همچین اذنی داده، ایشان می‌گوید بعید است که این مطلب باشد.

البته یک نکتۀ کلی را من عرض بکنم. یک نکته این است که ما دو بحث هست با همدیگر باید جدا بشود. یک بحث، بحث ولایت تشریعیه‌ای ائمۀ معصومین علیهم السلام داشتند، یک بحث است. یعنی حق تشریع.

ما از روایات استفاده می‌شود که ائمه علیهم السلام حق تشریع داشتند. روایت‌های معتبر در بصائر الدرجات، کافی مفصل هست. اما این‌که ائمه علیهم السلام مثل پیغمبر حق تشریع داشتند. هم ائمه حق تشریع داشتند هم پیامبر حق تشریع داشتند. اما این‌که ائمه علیهم السلام از این حقشان استفاده کرده باشند این ما دلیل نداریم. معنای حق تشریع این هست که یک حکم ثابت جعل کنند. همچنان که در مورد پیغمبر ما همچین چیزی را داریم، روایت‌های زیادی دارد یک سری چیزها را ما سَنَّهُ النبی می‌داند. در مقابل فریضه که ما فرض الله است، روایت‌ها مصادیقش هم تعیین شده. مثل دو رکعت سوم و چهارم در نمازهای چهار رکعتی که این ما فرض النبی هست. و خداوند حرمت خمر را فقط آورده. ولی حرمت کل مسکر ما سنّه النبی هست. و مثال‌های زیادی که در روایات اصلاً ذکر شده که اینها پیغمبر یک سری تشریعاتی کرده و این تشریعات به عنوان یک تشریع ثابت باقی مانده. این سبک تشریع ثابت از ائمۀ معصومین من سراغ ندارم.

شاگرد: نهی رسول الله صلی الله علی و آله ؟؟؟‌ ۲۴:۴۰ ان یصلی مع علی اربع علی ؟؟؟و علی من یعمل کما فیه ؟؟؟ بالاربعة عشر ؟؟؟

استاد: حالا این روایت معتبر می‌خواهم بگویم.

شاگرد: [به عربی] الذکا بضم المؤمنین جعل الذکا بضون

استاد: حالا همین را می‌خواهم توضیح بدهم. یک سری چیزهایی هست که در بعضی از روایات وجود دارد اینها معلوم نیست از باب حق تشریع باشد. یک حق سلطانی داریم که شخص بما انه سلطان در زمانی که سلطان هست یک احکامی جعل می‌کند. ما در مورد ائمه بعضی از این احکام سلطانیه را داریم، مثل خمسی که امام جواد علیه السلام در سال وفاتشان تعیین می‌کنند از باب خمس یک دوازدهم، نصف السدس. یک خمس ویژه‌ای را از باب خمس بعضی موارد را تحلیل کردند، نصف الخمس را. یعنی در واقع به یک معنا هم آن چیز نیست. یعنی آن تحلیلی که وجود دارد، آن تحلیل را ائمه علیهم السلام، امام جواد نسبت به یک دوازدهمش ازش رفع ید کرده. اصلاً خود تحلیل خمس، خود تحلیل خمس می‌تواند از باب حق سلطانیه‌ای باشد که ائمۀ معصومین علیهم السلام داشتند بنابر مطلب درست که بحث تحلیل خمس یک امر دائمی نیست، یک امری هست در مورد زمان محدود و یک حکم موسمی هست به تعبیر دیگر. این احکام موسمیه‌ای که ائمۀ معصومین علیهم السلام داشتند داریم این بحث. این‌که زکات بر برزوم ۲۷:۱۱ که از حضرت امیر هست آیا اینها یک حق دائمی هست یا حضرت آن زکات را به عنوان یک حق سلطانی در زمان پیشوایی و خلافتشان کردند، آن را باید یک مقداری تأمل کرد که آن از کدام باب هست؟ می‌خواهم عرض بکنم «يبعد كون الإذن منه عليه السّلام من باب الولاية.» این آیا مرادشان این هست که آیا از باب این‌که حق سلطانی دارند، این اذن داده باشند؟ اگر آن باشد ما احکامی که یک امام علیه السلام از باب حق سلطانی می‌دهد در زمان امام بعدی ادامه پیدا نمی‌کند و ما این که ما در بحث لا ضرر این مطلب را اشاره کردیم این‌که مرحوم بحث لا ضرر را نهی‌اش را نهی سلطانی می‌دانند یکی از مشکلاتش همین هست که نهی سلطانی تا زمانی هست که آن سلطان باشد. در حالی که لا ضرر به عنوان یک نهی دائمی هست. اگر هم کسی بخواهد آن را مطرح کند نباید نهی سلطانی بگوید. نهی پیغمبر باید بگوید بما انه مشرّع حق تشریع ثانوی دارد. یعنی در قابل خداوند، خداوند یک سری تشریعاتی را به پیغمبر واگذار کرده که پیغمبر این تشریع را بکند که البته تنفیذش، خدا چون تنفیذ کرده فصارت اوامره کاوامر الله، که در بعضی روایات اشاره به این هست که با توجه به تنفیذ اوامر، و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول بنابر روایات ناظر به این موارد است. یعنی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول به نظر می‌رسد که بستگی دارد که به چه نحو امر پیغمبر باشد؟ اگر پیغمبر بما انه سلطان یک امر موقتی موسمی امثال اینها می‌کند خب در همان محدوده چیز هست. اما اگر یک امر به عنوان این‌که حق تشریع ثانوی دارد آن هم اطیعوا الرسول آن موارد را می‌گیرد.

علی ای تقدیر این عبارت مرحوم آقای خوانساری که «يبعد كون الإذن منه عليه السّلام من باب الولاية.» می‌تواند هم ولایت تشریعی ائمه باشد هم ولایت سلطانیه ائمه باشد که هر دویش. به خصوص عرض کردم ولایت سلطانیۀ ائمه نمونه‌هایی ما در آن داریم که ائمه علیهم السلام بحث تحلیل خمس در واقع یک نوع همین از نوع ولایت سلطانیه‌ای هست که ائمه داشتند که در مورد آن خمس یک دوازدهم اینها همه از این باب هست. در یک سال مشخصی امام علیه السلام آن تحلیلی که کرده بوده اینجا تحلیلش را مضیق می‌کند و آن یک دوازدهم را می‌گیرد.

شاگرد: ازیدکم الخامسه ۳۰:۰۵ هم شامل همین موارد؟

استاد: ممکن است ازیدکم الخامسة. حالا این روایت چون مرفوعه است شاید لحنش این هست که می‌خواهند یک حکم تشریعی را جعل کنند و امثال اینها. و لحن، لحن این‌که یک حکم موقتی که الآن در زمان من هست بعد از من امثال اینها نباشد معلوم نیست باشد. به هر حال من این‌که می‌خواهم بگویم ثابت نیست، نمی‌خواهم بگویم اشکال دارد که ائمۀ معصومین علیهم السلام. چون اصل حق تشریع داشتن ائمه مسلم است، روایاتش مسلم است. حالا اگر یک موردی هم دلیل معتبری داشته باشیم که ائمه تشریع کرده باشند ما اخذ می‌کنیم. ممکن است مثلاً بحث خمس در ارباح مکاسب از این باب باشد، که ممکن است شخصی قائل به این بشود که ارباب مکاسب اصل آن آیۀ قرآن که در مورد ارباح هست مربوط به غنائم جنگی هست، ولی ائمۀ معصومین علیهم السلام این را تعمیم دادند به خاطر حق تشریع که داشتند این را گسترش دادند. این هم به هر حال یک چیزی هست که باید دنبال کرد که آیا ما دلیلی برای استفادۀ ائمۀ معصومین علیهم السلام از حق تشریعشان داریم یا نداریم؟

شاگرد: آن روایت که فرمودید مسلم است حق تشریع در زمان امام نیست، یعنی مستمره؟ روایت زیاد داریم.

استاد: نه در مورد پیغمبر، اینها می‌گوید ائمه همان حق پیغمبر را دارند. پیغمبر آنش که حق تشریع ادامه است، روایات می‌گوید همان حقی که پیغمبر دارد ائمه هم همان حق را دارند. آن حق به عنوان حق سلطانی نیست، حق دائمی است.

شاگرد: ابن ادریس این دو تا روایت را گیر داده می‌گوید خبر واحد هستند. چیزهایی که در مستطرفات می‌آورند خبر واحد؟

استاد: خب بله

شاگرد: چرا آنها را گیر نداده؟

استاد: نه، چون آن را خلاف قواعد نمی‌دانسته دیگر. می‌گوید اگر چیزی باشد خبر واحد باشد خلاف قواعد هم باشد.

شاگرد: هر کدامشان بالأخره یک کم و زیادی نسبت به آن قواعد

استاد: حالا دیگر اینجوری ایشان دارد دیگر. حالا به هر حال ایشان مستطرفات سرائر را اصلاً عنوانش این نیست که می‌خواهد این روایت‌ها را عمل کند یا نه. می‌گوید بالأخره یک روایت‌های جالب، روایت جالبات، اصلاً خود مستطرفات سرائر آن این بابش در بعضی از نسخش هست باب النوادر. و این‌که این نسخه‌ای که چاپ شده مستطرفات سرائر عنوان این کتاب آقای ابطحی که اینها چاپ کردند النوادر او مستطرفات السرائر. عنوان نوادر در بعضی از نسخ عنوان باب، باب النوادر هست، بعضی نسخ نیست. یک اختلاف نسخه‌ای هست در این‌که عنوان این باب چی است. النوادر دارد، ندارد. در چیزهایش هست. اختلاف نسخه‌اش هست که. ولی می‌خواهم بگویم که معلوم نیست ایشان این روایت‌ها را. روایت‌های جالبی بوده که اینها را چیز کرده. اتفاقاً جالبی هم هست مجموعاً. ولی معنایش این نیست که خب فوقش می‌گوید نه اگر خلاف چیز باشد قبول نمی‌کنیم دیگر.

البته یک مشکلی بعضی از این کسانی که خبر واحد را قبول نمی‌کنند دارند، آن این است که بعضی جاها یک متن‌های خاصی که به هر حال آن هم به یک معنا خبر واحد هست، آنجاها دیگر بحث محفوف به قرائن و امثال اینها پیش می‌آید و آنها یک جوری قضیه را. یعنی یک مقداری گاهی اوقات موارد این‌که این مثلاً اجماعی است و امثال این است و اینهایش باعث می‌شود که یک کمی راحت‌تر بپذیرند.

حالا به تناسب حالا که گفتید یک نکته‌ای را به شما عرض بکنم، من یک موقعی این را دنبال کردم که ما ۳ تا کتاب فقه الروایة داریم که براساس روایات. ۳ تا کتاب معروف را من با هم مقایسه کردم. کتاب مقنع شیخ صدوق و کتاب جمل العلم و العمل سید مرتضی. و کتاب نهایۀ شیخ طوسی. شیخ طوسی به خبر واحد خب عمل می‌کند، سید مرتضی به خبر واحد عمل نمی‌کند. و شیخ صدوق هم به خبر واحد عمل می‌کند. میزان نزدیکی جمل العلم و العمل به نهایه خیلی بیشتر از میزان نزدیکی مقنع هست به جمل العلم و العمل. یعنی آن تأثیری که بحث حجیت خبر واحد باید بگذارد اینقدر تأثیر نگذاشته. علت اصلی‌اش این است که خیلی از این چیزهایی که مثلاً شیخ طوسی به عنوان خبر واحد اینها را معتبر می‌داند همان هم سید مرتضی قبول می‌کند ولی می‌گوید محفوف به قرائن است، اجماع بر صحتش هست، امثال اینها. عملاً آن فتواهای خاصی که در کلام شیخ صدوق وارد شده بیشتر از، یعنی فاصلۀ شیخ صدوق با وجود پذیرش خبر واحد از این دو بزرگوار نسبت به این فاصله‌ای که این دو تا نسبت به همدیگر دارند بیشتر است. این است که به نظر می‌رسد که اینقدر حجیت خبر واحد و اینها در عمل اینقدر اثر آنچنانی ندارند.

من تصورم این هست که این‌که مرحوم صاحب جواهر این روایات این بحث را می‌خواهد بگوید لم نجد عاملاً بهما و امثال اینها، علت اصلی که درست است یک کسی که صریحاً این روایات را آورده باشد و عمل کرده باشد ما ندیدیم. ولی این‌که صریحاً هم این روایت را آورده باشند و رد کرده باشند، آن طرفش را، آن هم ما ندیدیم. اصلاً این روایت مورد توجه آقایان نبوده علتش این است که در کتاب‌های معروفی به یک معنا نبوده. و در تهذیب هست، آن حبیب خثعمی تهذیب است دیگر؟

جلد ۲۳ جامع احادیث را به من بدهید.

فقه و تهذیب است.

یعنی عمدۀ قضیه این است که چون در کافی نیامده بوده و شیخ طوسی هم در نهایه‌اش این روایت را نقل نکرده. نهایۀ جمع‌آوری و در کتب شیخ طوسی منتقل نشده یعنی عمدۀ قضیه این هست که منتقل نشده و شیخ طوسی هم در نهایه‌ای که آورده.

این روایتش به نظرم در تهذیب باب. آدرس تهذیب را بدهید.

شاگرد: ۷، ۱۸۰

استاد: تهذیب. نمی‌دانم به هر حال شیخ طوسی. در نهایة نیاورده ولی در این باب ودیعۀ تهذیب این روایت را آورده و هیچ توضیح، این‌که این روایت مفتیٰ به نیست، امثال اینها هیچ تویش نیست. من فکر می‌کنم این‌که بخواهیم بگوییم این روایت معرض عنه اصحاب باشد هیچ ما شاهد روشنی برای این‌که معرض عنه بودن باشد ما نداریم. بله، عمده‌اش این است که در کتاب‌های شیخ طوسی در کتاب‌های فقهی رسمی‌اش در نهایۀ و مبسوط و خلاف و اینجور چیزها باشد این مضمون را نیاورده و، وقتی نیاورده، دیگر اصلاً مورد توجه واقع نشده. و این است که هیچ کسی. آن در قرب الاسناد هست که آن روایت علی بن جعفر. ولی به نظر می‌رسد شیخ صدوق در فقیه آورده و ظاهر فقیه همین است که به آن فتوا می‌دهد، خود شیخ طوسی هم اینجا هیچ حاشیه‌ای در مورد این مطلب نیاورده ولو در کتاب‌های فقهی‌اش نیاورده. کسی هم صریحاً آورده باشد بگوید من به آن فتوا نمی‌دهم ما نداریم. به نظر می‌رسد که باید به این فتوا داد، وجهی ندارد که این روایت را معرض عنه اصحاب تلقی کنیم. این است که به نظر می‌رسد، به نظرم در کلمات صاحب حدائق و بعضی‌ها این روایت مورد فتویٰ به و در کلمات شیخ حر عاملی و بعضی از این اخباری‌ها هم مورد فتویٰ قرار گرفته و علی القاعده باید این را پذیرفت و هیچ نکتۀ این‌که بخواهیم بگوییم معرض عنه است. حالا آن کبرای کلی معرض عنه را هم اگر به فرض بپذیریم صغرویا این‌که بگوییم اینجا معرض عنه اصحاب بوده خیلی روشن نیست. دو بحث هست، یک بحث این است که روایت را اصلاً نیاوردند به خاطر همین به این عمل نکردند. لم نجد عاملاً بهما که به فرض هم چیز باشد. اوّلاً عرض کردم ظاهر فقیه این هست که به آن عمل می‌کند. آوردن فقیه در کتابش این است که به آن عمل می‌کند. شیخ طوسی هم در کتاب تهذیبش که آورده ظاهرش این است که عمل می‌کند هیچ حاشیه‌ای هم نزدیم. صغرویاً این‌که عامل به اینها نبوده نه دو تا ظاهراً عامل وجود دارد و همین مقدار کافی هست برای این‌که این روایت مورد استناد قرار بگیرد. ولی عمدتاً نکتۀ دیگری هم هست، فوقش این است که اعراض باید، و این جایی که اصلاً روایت را نیاوردند آن اعراض ثابت نیست.

شاگرد: لکن فی ؟؟؟ علی خلاف القواعد

استاد: حکم مجرد این‌که حکم بر خلاف قواعد باشد این باعث نمی‌شود که ما به روایت عمل نکنیم. اصلاً این‌که ولی می‌تواند اقتراض کند. حالا همین را می‌خواهم، ادامه‌اش را چیز بکنم. این‌که اقتراض آیا فقط ولی می‌تواند اقتراض کند یا غیر ولی هم حق اقتراض دارد یک مورد را حالا این را من فردا توضیح می‌دهم. غیر ولی اقتراض از مال یتیم در مورد مادر مورد اختلاف است. مرحوم شیخ طوسی و علی بن بابویه و دیگران، حالا این را من فردا چیز می‌کنم که اینها می‌گویند که فقط ولی نیست که حق اقتراض دارد. مادر هم که ولی نیست آن هم حق اقتراض دارد و می‌تواند از مال بچه‌اش بردارد و قرضاً حق دارد. و نه حتی مال یتیم. صحبت یتیم هم نیست که یک نوع ولایت عرفیه‌ای برای مادر ثابت بشود. مادر حق دارد از مال فرزندش قرضاً بردارد. حالا این را ما فردا این روایتی در این مسأله هست و مورد بحث هم قرار گرفته در کلمات فقها و من آدرس‌هایش را بدهم بعداً این را در موردش صحبت می‌کنیم. این روایاتش باب ۷۰ از ابواب ما یکتسب به و ما لا یکتسب به، این روایاتش در این باب هست و در دروس، در مختلف الشیعة مرحوم علامۀ حلی این را در یک حکم تصرّف الوالدة فی مال ولدها، مسألۀ ۲۶ از ابواب وجوه الاکتساب، در مختلف دارد. بعد از آن در دروس و امثال اینها. حالا آن بحثش را ما فردا می‌خواهیم بکنیم. می‌خواهم عرض بکنم اینجور نیست که حتماً باید به ولی اختصاص داشته باشد. در مورد غیر ولی هم فی الجملة وجود دارد. و به نظر می‌رسد مانعی ندارد، ما بگوییم که در واقع همۀ کسانی که یک نحو ولایتی، یک نحو فی الجمله ولایت ولو ولایت بر حفظ مال داشته باشند اینها شارع مقدس برایشان این حکم را جعل کرده باشد. کسانی که نسبت به این مال یک نوع علقه‌ای وجود داشته باشد. به نظر می‌رسد ما وجهی نداشته باشد که این را اختصاص بدهیم به ولی و این را من حالا می‌خواهم در بحث زکات از این استفاده کنم که یک مقداری تعمیم، یعنی آن عبارتی که از شیخ طوسی استفادۀ تعمیم می‌شود ما آن را بگوییم خیلی اینجور نیست که دور از آبادی باشد و بتوانیم بر طبق آن حکم بکنیم. حالا دیگر ادامۀ بحث فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

شاگرد: وجه سرایت حکم ودعی به بحث ما چی است؟

استاد: می‌خواهیم بگوییم این‌که بشود غیر ولی هم از مال چیز اقتراض کند.

شاگرد: این چرا شبیه این و آن است؟

استاد: نه، می‌خواهیم بگوییم به ولی اختصاص ندارد. بحث ما این است. ما روایت‌هایی داریم، از این روایت‌ها استفاده می‌شود که غیر ولی هم حق اقتراض دارد. ما می‌خواهیم بگوییم حق اقتراض اختصاص ندارد به جایی که ولی باشد. من اصل این ودعی و اینها.

شاگرد: حتی اگر مال یتیم هم نباشد؟

استاد: حتی اگر مال یتیم هم نباشد و امثال اینها. مال غیر یتیم. شارع مقدس در بعضی موارد دیگر حق اقتراض بر غیر ولی هم ثابت کرده است. اینها را برای این می‌خواهم بگویم که اینقدر استقراب نشود که حتماً. مرحوم امام مثلاً این را قرینه گرفته بودند که اینها حتماً برای ولی است. نه می‌گوییم نیازی نیست که مرحوم چیز هم، محقق. اصل بحث ما از اینجا ناشی شد که ظاهر عبارت شیخ طوسی این هست که این حکم اختصاص به ولی ندارد، در مورد غیر ولی هم هست. ولی محقق حلی این را به ولی اختصاص داده بود. می‌خواستیم بگویم کلام شیخ طوسی را ما می‌توانیم به اینجا بپذیریم و بگوییم این حکم اختصاص به ولی ندارد، مشابهاتی وجود دارد که در این مشابهات هم چیز هست، این مشابهات کمک می‌کند برای این‌که این حکم را خلاف ارتکاز عقلایی ارتکاز متشرعین ندانیم.

پایان